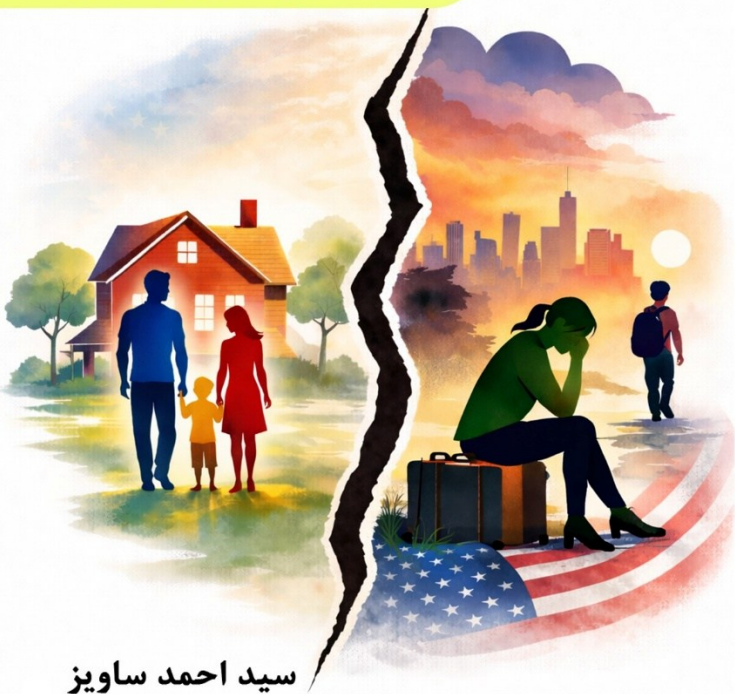


تجربه آمریکایی ۱

بی اعتبارسازی والدین



سید احمد ساويز

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تجربہ آمریکائی: بی اعتبار سازی والدین

سید احمد ساویز

مقدمه

آمریکا نمونهٔ اعلاّی جامعه‌ای شناخته می‌شود که در آن سرمایه‌داری لیبرال پیاده شده است. برای درک تجربهٔ آمریکا سررشتهٔ سخن را به دو نویسندهٔ آمریکایی، سیلویا آن هیولت و گرنل وست می‌سپریم. این دو والد آمریکایی، یکی سفیدپوست و دیگری سیاه‌پوست، کتابی را با عنوان جنگ علیه والدین نوشته‌اند که تصویری از آنچه بر سر خانوادهٔ آمریکایی آمده برای ما ترسیم می‌کند.

«چرا صدها هزار کودک آمریکایی ولگرد و خطرناک هستند و میلیون‌ها کودک دیگر زندگی درستی ندارند؟ این واقعیت است که کودکان بسیار زیادی بدون هیچ‌گونه پشتیبانی و بدون هیچ‌یک از سپرهای حمایتی به دنیا می‌آیند که والدین و جامعه در گذشته ایجاد می‌کردند. ما اعلام می‌کنیم که کاهش شدید نقش والدین، محور اصلی وضعیت فلاکت‌بار کودکان ماست. یکی از رازهای افشاشده‌ی سی سال اخیر این است که اقتصاد کلان و دولت و فرهنگ حاکم، جنگی خاموش را علیه والدین به راه انداخته‌اند.»

آنان در ادامه می‌نویسند:

در دهه ۱۹۵۰ چیزهایی مانند تلویزیون ماهواره‌ای، برنامه‌های گفت‌و شنود بی‌ارزش، فیلم‌های سینمایی خشن،

آگهی‌های لباس‌زیر و غیره وجود نداشت. در آن زمان خانواده‌ها بیش از آنکه پول داشته باشند وقت داشتند و در نتیجه بسیار کمتر از دوران حاضر تمایل داشتند، مسائل مربوط به کودکان خود را به یک متخصص واگذارند؛ خواه این متخصص یک درمانگر باشد خواه یک مدرس یا یک مربی ورزشی. اولویت‌های پدران و مادران ما از همه جهت خالصانه و صادقانه بود و با جاه‌طلبی‌های ترقی‌شغلی و ازهم‌پاشیدگی ازدواج آلوده نشده بود.

اما امروز در جامعه آمریکا نوعی اخلاق عمومی به‌وجود آمده که در آن همه تجلیل‌ها متوجه کار و موفقیت‌های خارج از خانه می‌شود. در آمریکا ما در کشوری زندگی می‌کنیم که در آن کار بیرون که مبتنی بر رقابت، سود و آز است روزبه‌روز کار غیرتجاری را که مبتنی بر ازخودگذشتگی، تعهد و مراقبت است به حاشیه می‌راند؟!!

در سی سال گذشته سیاست‌گذاری‌های عمومی و تصمیم‌سازی‌های خصوصی به شدت رویاروی فعالیت‌های غیراقتصادی نوع‌دوستانه، که جوهره ایفای نقش والدین است، موضع‌گیری کرده است. در جامعه آمریکا مراقبت از فرزندان، پرورش و مهرورزی، یعنی عناصر اصلی برای «خوب‌پدري و مادري کردن»، به حاشیه رفته و روزبه‌روز حمایت کمتری از آن‌ها می‌شود. این ارزش‌ها و فعالیت‌ها از آنجاکه ربطی به بازار و اقتصاد ندارند، توسط نیروهای حاکم بر زندگی آمریکایی به حاشیه رانده شده‌اند. اما وقتی والدین را تا اندازه‌ای ناتوان کنند که نتوانند وظایف اصلی خود را انجام دهند، پیامدهای آن برای کشور فاجعه‌آمیز و عوارض آن برای روان کودکان کاملاً مرگ‌بار است.

بزرگ‌سالانی که فرزندان خود را بزرگ می‌کنند، به سبب زیاده‌خواهی مدیران دچار آسیب شده‌اند، از سوی سیاست‌های

مالیاتی و مسکن ضربه خورده‌اند، توسط روان‌درمانگران تحقیر شده‌اند و موردتهاجم رسانه و صنعت سرگرمی قرار گرفته‌اند. دولت کوتاه‌بین روزبه‌روز توانایی پشتیبانی از والدین را از دست می‌دهد، درحالی‌که بازار افسارگسیخته مُجاز است فضای خصوصی را بیشتر و بیشتر از آن خود کند. حکومت مردان جامعه غرب چنان سخن می‌گویند که گویی خانواده را ارج می‌نهند، اما چنان عمل می‌کنند که گویی خانواده آخرین اولویت آن‌هاست.

واقعیت آن است که والدین بسیاری در جامعه کانادا و آمریکا برای کسب حداقل درآمد هر دو مجبورند در ساعات طولانی کار کنند و از صحنه غایب شده‌اند. کودکان بسیاری تنهای تنها در خانه رها شده‌اند تا خود را با رژیم بی‌ارزشی متشکل از غذاهای دم‌دستی، موسیقی دارودسته‌های تبهکار و

گفت و شنودهای تلویزیونی مبتذل بزرگ کنند. نوزادان بدون لایه محافظ، یعنی همان زره‌های حفاظتی که در گذشته توسط والدین دل‌باخته و جوامع حمایتگر فراهم می‌آمد، بیشتر و بیشتر آسیب‌پذیر شده و جسم و روحشان در اثر یورش بی‌امان غفلت و آز‌پژمرده شده است... در آمریکای امروز نهاد ازدواج بسیار ضعیف شده است. طلاق، هم از نظر قانونی بسیار آسان‌تر و هم از نظر اجتماعی بسیار پذیرفته‌شده‌تر از گذشته است. در حال حاضر به دنیا آوردن کودکی خارج از چهارچوب ازدواج تقریباً هیچ ننگی را به دنبال ندارد. به عنوان پیامد اجتناب‌ناپذیر این دو روند، افزایش شدیدی در شمار «پدران غایب» به وجود آمده است. امروزه حدود ۴۰ درصد از کودکان آمریکایی به دور از پدران واقعی خود زندگی می‌کنند. طی سه دهه گذشته بخش‌های مهمی از افکار عمومی متقاعد شده‌اند که پدران

اهمیتی ندارند و این دیدگاهی است که توسط فمینیسم مدرن رواج یافته است. اما نتیجه این روند از ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۹۰ در آمریکا چه بوده است؟ به نقل از هیولت و وست:

- از میان ۱۵ میلیون کودک بدون پدر حدود ۱۰ میلیون، فرزندان جدایی و طلاق و باقی آن‌ها دستاورد ولادت‌های خارج از چهارچوب ازدواج هستند؛
- در سال ۱۹۶۰ معادل پانزده درصد دختران نوجوانی که زایمان می‌کردند ازدواج نکرده بودند. در سال ۱۹۹۶ این رقم به ۷۶ درصد رسیده بود؛
- سه‌چهارم خودکشی‌های نوجوانان در خانه‌های تک‌سرپرست رخ می‌دهد؛
- ۷۰ درصد نوجوانانی که در مرکز اصلاح و تربیت هستند در خانه‌های بدون پدر بزرگ شده‌اند؛

▪ ۷۲ درصد قاتلان جوان و ۷۰ درصد زندانیان با طول حبس درازمدت از خانه‌های بدون پدر هستند.

چرا و چگونه این اتفاق افتاد؟ برای پاسخ به این پرسش گزارش هیولت و وست را در چند بخش مرور می‌کنیم.

در فضای رسانه‌ای

سیاست دولت در دهه ۱۹۵۰ این بود که والدین را در ایفای نقش شایسته خود یاری کند. فرهنگ عمومی این دوران از حریم خانواده پاسداری می‌کرد، چندان وارد زندگی خصوصی خانوادگی نمی‌شد و از ارزش‌های خانواده پشتیبانی می‌کرد، اما در رسانه‌های امروز آمریکا، والدین یکی از معدود گروه‌هایی هستند که به‌طور مرتب مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرند و به حاشیه رانده می‌شوند.

تصویری که تلویزیون از والدین ارائه می‌دهد، افرادی خسته‌کننده، مغرور، نادان‌های پست و خسیس و انسان‌های کم‌خردی هستند که بیش از اندازه مراقب فرزندان خود هستند، یا آدم‌های بیمار و کسل و آزاردهنده‌اند. مادرها به‌خصوص یا مرده‌اند یا شرور و بدجنس هستند و به‌ندرت می‌توان در سال‌های پایانی دههٔ ۱۹۹۰ چهرهٔ نیرومند و مؤثری از والدین در رسانه‌های تصویری آمریکا دید.

هیولت و وست در ادامهٔ گزارش‌های خود می‌نویسند:

صنعت سرگرمی والدستیز پس از ۱۹۶۰ به‌وجود آمد. در دههٔ ۱۹۵۰ در نمایش‌های تلویزیونی به پدران و مادران احترام گذاشته می‌شد. در ۱۹۵۴ برنامه‌ای تحت‌عنوان «پدر بهتر از همه می‌داند» در شبکهٔ CBS به نمایش در می‌آمد. در ساعت‌های پربینندهٔ تلویزیون، والدین مهربان و سخت‌کوش به

نمایش درمی آمدند که ارزش ها را به فرزندانشان خود می آموختند. در طغیان های ضدفرهنگی دهه ۱۹۶۰ ما این بافت را به دور انداختیم و با این کار چیزهای ارزشمند خود را نیز از دست دادیم.

امروزه رسانه ها در روابط جنسی بی پرده، خشونت بی منطق و مادی گرایی خشن غوطه وورند. کارن سینکلر، مادر یک پسر دوازده ساله (دنیل) می گوید: تلویزیون، سینما، سی دی ها، اینترنت و حتی آگهی های چاپ شده همگی در حال فوران پیام های ویرانگری هستند؛ بی ادبی، هتاکی و بی احترامی... و من به ویژه از این پیام که همه والدین را احمق نشان می دهد بسیار رنج می برم. فقط برای حفاظت از دنی هر روز بیش از یک ساعت را به رصد کردن برنامه ها اختصاص می دهم تا برخی از صحنه های منفی تر را حذف کنم، اما بعضی از روزها احساس

می‌کنم در حال ریختن مستی خاک در برابر یک موج عظیم هستم.

والدستیزی در فرهنگ امروز فراتر رفته است و آهنگ‌ها را نیز در بر می‌گیرد. موسیقی رپ به شدت به مادران و پدران می‌تازد و سنگ‌دلی بی‌منطق را با نوعی انتقام همراه می‌کند. در اواسط دهه ۱۹۸۰ یکی از گروه‌های موسیقی رپ آهنگی را در مجموعه آلبوم خود به نام «مامان امشب می‌میرد» به بازار عرضه کرد که پانصد هزار نسخه فروش داشت. این آهنگ شرح به آتش کشیدن مادر، زدن او با چوب بیسبال، قطعه‌قطعه کردن بدن او و ریختن تکه‌های بدن او در کیسه‌زباله است. در بخش گر این آهنگ چنین خوانده می‌شود: «ها ها ها/ مامان را بسوزانید، مامان را بسوزانید، سلیطه را بسوزانید، بسوزانید، بسوزانید، بسوزانید».

امروز والدین احساس می کنند در نبردی هرروزه برای حفظ فرزندان شان در برابر پیام های منفی فرهنگ حاکم دست وپایشان بسته است. به گفته کوین بری که پدر یک نوجوان چهارده ساله است: اکنون والدین خوب بودن به معنای جنگیدن با تمام دنیای خارج است. وضعیت والدین ما این گونه نبود. هفته پیش یکی از دوستان دخترم در کنسرتی در واشنگتن شرکت کرد و با یک یادگاری برگشت: تیشرتی که روی آن نوشته شده بود «والدین خود را بکش». اکنون باید انتظار چه چیزی را داشته باشیم؟!

همه پیام های فرهنگی ما به شیوه های فراوان، اقتدار والدین را سرکوب می کنند گاه چنان می نماید خلاف مسیر رودخانه شنا می کنیم و خود را در برابر کورانی از تمام آنچه در جامعه سودازده ما با ارزش به شمار می آید قرار داده ایم. در آمریکای

پایان سده بیستم پدر و مادر بودن به فعالیتی ضدفرهنگی تبدیل شده است. در جهانی که در آن از طریق یک آهنگِ پرفروش به تمام عالم گفته می شود که والدین نادان و بی اعتبار هستند به دشواری می توانیم تعهد لازم را در خود حفظ کنیم تا پدر و مادر شایسته ای باشیم. دشوار است بتوان انرژی و تلاش کافی را به فعالیتی اختصاص داد که تا این اندازه در فرهنگ جاری ما تحقیر و نکوهش می شود.

افزایش شدید نمایش خشونت در تلویزیون نیز بسیار سؤال برانگیز است.

در طی دهه ۱۹۶۰ افزایش میزان خشونت، جنایت و روابط جنسی نمایش داده شده بر صفحه تلویزیون نگرانی هایی را در والدین برانگیخت. در سال ۱۹۶۴ کمیته ای برای بررسی ارتباط میان جرم و خشونت در تلویزیون و بزهکاری نوجوانان تشکیل

شد و مطالعات و بررسی‌ها حاکی از یک رابطه مثبت بین تماشای خشونت از تلویزیون و رفتارهای خشونت‌آمیز در کودکان بود. در اثر این یافته‌ها کمیسیون ارتباطات فدرال به صنعت تلویزیون هشدار داد و شبکه‌های تلویزیونی با توافق برای میزانی از قانونمندی‌سازی توسط خود به این هشدار پاسخ دادند. در سال ۱۹۷۴ از هر شبکه خواسته شد تلاش معناداری برای تهیه برنامه‌های مخصوص برای ساعت‌های پایانی بعدازظهر برای کودکان پیش‌دبستانی و دبستانی صورت دهد؛ همچنین محدودیت‌هایی برای آگهی‌های مجاز در طول برنامه‌های کودکان اعمال شد و استفاده از شخصیت‌های کارتونی برای تبلیغ کالاها ممنوع شد.

اما پیش از آنکه این شبکه‌ها به این قوانین پاسخ دهند، رونالد ریگان به ریاست‌جمهوری رسید و دولتی متعهد به

مقررات زدایی و اتکای بیشتر بر تجارت آزاد سر کار آمد. مارک فولر، رئیس جدید کمیسیون ارتباطات فدرال، معتقد بود حاکمیت مصرف کننده باید اصل راهنما در برنامه سازی تلویزیونی باشد و بهترین خدمت به خانواده های آمریکایی آن است که به شبکه ها اجازه داده شود هر آن چیزی را که بیشترین مخاطب را دارد نمایش دهند. به گفته او بازار [آزاد] تجارت، از کودکان مراقبت خواهد کرد. تا سال ۱۹۸۴ همه محدودیت های پیشین درباره آگهی های معطوف به کودکان لغو شده بود و برنامه سازی برای کودکان تابع «بازار» گردید. در سال ۱۹۸۰ میانگین برنامه های آموزشی کودکان در شبکه های ای بی سی، سی بی اس، و ان بی سی بیش از یازده ساعت در هفته بود، اما در سال ۱۹۹۲ این میانگین به زحمت به یک ساعت در هفته می رسید.

فیلم «قاتلان بالفطره» در سال ۱۹۹۴ در نوع خود بی مانند بود. این فیلم الهام بخش دست کم یازده جنایت تقلیدی بوده است. فیلم قاتلان بالفطره انتقال دهنده مجموعه‌ای از ارزش‌های بسیار ویرانگر است؛ زیرا هم خشونت را جذاب نشان می‌دهد و هم آن را در فضایی [به ظاهر] اخلاقی به تصویر می‌کشد.

هنگامی که موضوع قانونمند کردن تلویزیون یا اینترنت مطرح می‌شود متوجه می‌شویم واشنگتن بسیار زیاد حرف زده است، اما گام چندانی برای عمل به آن برنداشته است، رؤسای جمهور در خصوص ضرورت حفاظت از کودکان در برابر زیاده‌روی‌های نامطلوب رسانه‌ها بسیار گفته‌اند، اما در زمان عمل به راحتی واداده و تسلیم فشارهای بنگاه‌های اقتصادی صاحب صنعت سرگرمی شده‌اند.

هیولت و وست سپس آمار دهه ۹۰ آمریکا را ارائه می‌دهند.

- کودکانی که تلویزیون را به میزان متوسط تماشا می‌کنند، در دوره دبستان خود ۸۰۰۰ جنایت و بیش از ۱۰۰ هزار اعمال خشونت‌آمیز دیگر را شاهد هستند؛
- برنامه‌های صبح‌شنبه کودکان به‌طور متوسط ۲۰ تا ۲۵ عمل خشونت‌آمیز در هر ساعت نشان می‌دهد؛
- یک کودک فقط با اجاره چهار فیلم ویدیویی – عقب‌نشینی کامل، ربوکاپ ۲، رمبو ۳ و دای هارد ۳ – شاهد ۵۲۵ مرگ خواهد بود؛
- «ویدیوموسیقی»های تلویزیونی به‌طور متوسط هر ساعت بیست عمل خشونت‌آمیز را نشان می‌دهد. درواقع ۶۰ درصد برنامه‌های این شبکه‌ای مانند MTV خشونت را با تصاویر جنسی مبتذل پیوند می‌دهد.

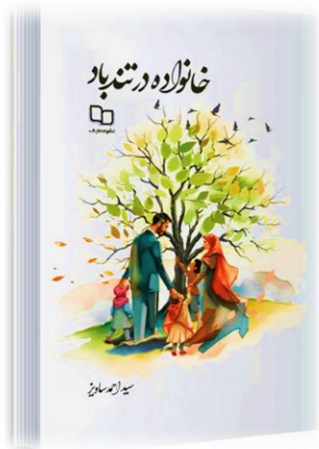
آیا این‌ها طبیعی است؟ و آیا نتایج آن پیش‌بینی‌پذیر نیست؟
آیا می‌توان گفت این روندها روند طبیعی زمانه است و
برنامه‌ریزی عامدانه‌ای در پشت آن نیست؟ به نظر می‌رسد
جواب کم و بیش واضح باشد. در این صورت آیا ما نباید برای
حفاظت خود و خانواده‌مان از تولیدات جریان ضد خانواده،
تدبیر داشته باشیم؟

از همین نگارنده:

کتاب خانواده در تندباد

در بهار ۱۴۰۴ از سوی

نشر معارف منتشر شد.



ارزیابی دفتر خانواده و ازدواج، هم اندیشی اساتید دانشگاه‌ها:

- ✓ خانواده در این اثر نه صرفاً در سطح روابط بین فردی، بلکه در بستر تحولات اجتماعی و تمدنی بررسی شده است که رویکردی عمیق و کم‌نظیر در حوزه مطالعات خانواده محسوب می‌شود...
- ✓ اثر به خوبی تاثیر رسانه‌ها، جریان فمینیسم، سرمایه داری مصرف‌گرا و فردگرایی را در آسیب رسانی به نهاد خانواده تحلیل می‌کند
- ✓ به جای کپی برداری از نظریات غربی، راهکارهایی متناسب با فرهنگ دینی و ایرانی ارائه می‌دهد.

✓ از اصطلاحات پیچیده پرهیز نموده و مخاطب عمومی را نیز همراه می سازد.

اطلاعات بیشتر و شیوه تهیه فوری کتاب در وبسایت دفتر انتشار آثار استاد ساويز asaviz.ir، بخش کتاب‌ها، صفحه کتاب خانواده در تندباد در دسترس است. امکانات ویژه‌ای برای دانشگاهیان در نظر گرفته شده است. همچنین برای سوالات یا تهیه فوری کتاب می‌توانید با ۰۹۱۲۴۵۹۰۴۱۰ مکالمه یا پیام ارسال فرمایید.

یادداشت

تجربه آمریکایی ۱

بی اعتبارسازی والدین

این اثر، بخشی است از مجموع آثار در سایت

asaviz.ir